رستم

در روایات سغدی

به همراه مقاله: رستم و زال و تبار پهلوانان سیستانی

گزارش از **بهمن انصاري**

منتشر شده در : **www.TarikhBook.ir**

پهرست:

ديباچه ..... صفحه 2

رستم در روايات سغدي (تكه اول ؛ از تنها نسخه موجود، در كتاب‌خانه پاريس) .....صفحه 4

رستم در روايات سغدي (تكه دوم ؛ از تنها نسخه موجود، در موزه بريتانيا) .....صفحه 5

رستم در روايات سغدي (ترجمه آزاد) .....صفحه 6

رستم و زال و تبار پهلوانان سيستاني .....صفحه 7

بن‌مايه‌ها .....صفحه 9

دیباچه؛

رستم جهان پهلوان ايراني است كه داستان او از دوره مادها تا هخامنشيان و سرانجام اشكانيان، به صورت سينه به سينه نقل شده و در اين دوره مكتوب گشته است.
از رستم در متوني چون بندهشن، سكسيران، درخت آسوريك، روستخموسپندات و كتبي ديگر كه ما اطلاعي نداريم، داستانها نقل شده و سرانجام بيشتر اين روايات به وسيله حكيم سخن، حضرت فردوسي به نظم درآمده و براي هميشه حفظ گشته است.
گروهي از ايرانشناسان رستم را پهلواني سكايي و گروهي ديگر آن را متعلق به سنت ادبيِ بوميِ پيش سكايي، يعني شاخه اي ديگر از آرياييان (ايرانيان) ساكن زرنگ (سيستان) مي دانند.
اما علاوه بر اين در متوني به زبان سغدي در آسياي ميانه نيز داستاني بس كهن از رستم دستان براي ما به يادگار گذاشته شده، كه نشان‌گر آوازه رستم در سرتاسر فلات ايران و حتي فراتر از آن بوده است.
داستان رستم كه به زبان سغدي ريشه ي اسطوره اي دارد و به گمان بسيار مربوط به اساطير اقوام ايرانيِ خاوري است، اگرچه جزء مجموعه ي متون سغدي بودايي كه در چين پيدا شده مي باشد، اما از ديد محتوا پيوندي با متون بودايي ندارد.
داستان رستم از دو صفحه تشكيل شده است كه نسخه ي اصلي يک رويه ي آن در كتابخانه‌ي ملي پاريس و نسخه ي رويه ي ديگر در موزه‌ي بريتانيا (امروز به نام كتابخانه‌ي بريتانيا) نگهداري مي شود.
محل يافته شدن داستان رستم غارهاي هزار بودا نزديک شهر توئن هوانگ در ايالت كانسوي چين بوده است. در سال هزار و نهصد ميلادي هنگام بازسازي يكي از غارها كتابخانه اي با ارزش و بسيار قديمي يافت شد كه مدت نه سده بسته و دست نخورده مانده بود.
در سال هزار و نهصد و هفت ميلادي، «سر اورل استين» از غارهاي هزار بودا ديدن كرد و به درون كتابخانه راه يافت و بسياري از مدارک نوشته را با خود به موزه ي بريتانيا به لندن برد. پس از او دانشمند چين شناس فرانسوي «پليو» به سراغ كتابخانه ي پنهان رفت و بيشتر مداركي كه به خط و زبان تا آنروز ناشناخته بود همراه خويش به كتابخانه‌ي ملي پاريس برد. بعدها روشن شد آن مدارک سغدي است و داستان رستم ما نيز همراه ديگر كتب، از چين به اروپا سفر كرد و تكه‌ي بزرگ آن با گنجينه‌ي پليو وارد كتابخانه ملي پاريس و تكه كوچكتر آن همراه سر اورل استين به موزه ي بريتانيا راه يافت.
از آنجا كه آغاز و پايان نسخه ي سغدي افتاده. گمان بر اين است كه متن موجود سغدي بخشي از داستان مفصل تري بوده كه موضوع اصلي آن داستان جنگ رستم با ديوان است. با آنكه روايت سغدي رستم در شاهنامه و يا در آثار ديگر نويسندگان ديده نمي شود، اما ذكر نام رخش و جامه‌ي پوست پلنگ، ترديدي در چيستي(هويت) داستان برجاي نمي گذارد.
داستان هاي اين پهلوان افسانه اي ايران را در ديوارنگاره هاي سغدي نيز مي توان يافت . اين ديوار نگاره ها در ويرانه هاي كاخ هاي اشراف سغد در مكان هايي چون پنجكنت ، ورخشه و افراسياب به دست آمده است . نقاشي هاي ديواري سغديان شاهدي گويا بر حيات و تداوم سنت هاي پهلواني درفرارود است . همان سنت هايي كه در دوران اشكانيان و ساسانيان به دست گوسان ها و هُنياگران و با حمايت شاهان در ايران شكوفا گشت و از همان زمان در فرارود نيز زنده بود و تداوم يافت.
نگاره‌هاي ديواري سغد، در سده‌ي هشتم ميلادي پديد آمده‌اند، يعني سده‌ها پيش از سرايش شاهنامه. با اين همه يكي از اتاق‌هاي تالار شهر پنجكند، "اتاق رستم" نام دارد. نگاره‌ي اين اتاق، كه در سال هزار و نهصد و پنجاه و شش ميلادي تا هزار و نهصد و هفتاد و پنج ميلادي، يافت شده است، مبارزه‌ي رستم با ديوان را نشان مي‌دهد. در يكي از نقش‌ها، رستم در حالي با هماوردش مي‌جنگد، كه سوار بر رخش است. كمي دورتر، پرنده‌اي كشيده شده است كه باز گمان برده‌اند سيمرغ است. ديوارنگاره‌اي از "بانوگشسب"، دختر رستم، نيز ديده مي‌شود كه سوار بر اسب است.
بحث درباره ي بن مايه و سرچشمه ي داستان رستم در اين روايات سغدي موضوعي بس دشوار است. آيا وجود اين داستان شوند بر وجود ادبيات زرتشتي در سغدي است؟
"گرشويچ" در تحشيه اي كه بر مقاله ي "سيمز ويليامز" نوشته و در آن پس از واكاوي تكه ي چهار موزه بريتانيا و تشخيص دعاي اشم وهو ي اوستايي در دو خط نخست آن، آن تكه را سغدي زرتشتي شناخته است. وجود اقليت بسيار كهن زرتشتي را كه در پايان دوران هخامنشي در سغد مستقر شده بودند يقين مي داند. (اين خود دليلي عالي است براي اثبات ظهور و زندگي زرتشت در شرق فلات ايران) از آنجا كه خط و كاغذ تكه ي رستم با كاغذ تكه‌ي چهار موزه ي بريتانيا همخواني دارد آن دو را از يک مجموعه مي شمارد.
در هر حال برابر واپسين ديدگاه كه دربارهِ ي داستان رستم شده و اين از ديدگاه گرشويچ است، تكه ي داستان سغدي رستم را بايد در جُنگ ادب زرتشتي يا در مجموعه‌ي نوشته هاي مانويان سغدي دانست.در برگردان فارسي كه به صورت نشر الكترونيك براي شما آماده كرده‌ام بيشتر بازسازي ها و بازخواني هاي «سيمز ويليامز» كه بسياري از آنرا خود مرهون راهنمايي «گرشويچ» است و او نيز اين

آگاهي ها را شفاهي يا كتبي از «هنينگ» گرفته، رعايت شده است. ولي برخي تعبيرات كهن «بنونيست» نيز كه بر بازسازيهاي تازه، هم از نظر اشتقاق و هم از ديد فهم متن، بهتر به نظر مي آمد محترم شمرده شده است.
همچنين در اين برگردان كوشش شده تا حد امكان به مفهوم متن سغدي نزديک باشد. در صورت عدول يا در صورت امكان تعبير ديگر، برگردان تحت اللفظي يا آن تعبير ديگر، در پاورقي داده شده است.
همچنين در پايان اين ترجمه، يك ترجمه آزاد از متن فوق نيز براي فهميدن بيشتر متن براي شما آماده گشته است.
و در نهايت مقاله اي از اينجانب با نام "رستم و زال و تبار پهلوانان سيستاني" در ادامه كتاب، طبع گشته است.

بهمن انصاري
تير ماه يك‌هزار و سيصد و نود و يك خورشيدي

[illegible]

[illegible]

تكه ي اول (موجود در كتابخانه ملي پاريس) :

... ديوان هماندم به شهر گريختند. رستم همچنان به دنبال آنها تا دروازه ي شهر رفت. بسياري از پايمال شدن مردند. يک هزار (تن) با زحمت توانستند به شهر درآيند. دروازه ها را بستند. رستم با نيكنامي بزرگ برگشت. به چراگاهي نيكو رفت، ايستاد، زين برگرفت، اسب را در سبزه رها كرد. جامه درآورد، غذايي خورد، سير شد، بستري گسترد، دراز كشيد (و) به خواب رفت. ديوان در انجمن به شور ايستادند و به يک ديگر چنين گفتند: «بزرگ زشتي بود و بزرگ شرمساري از سوي ما كه از يک تنه سوار چنين به شهر پناه بريم. چرا نجنگيم*؟ يا همگي بميريم و نابود شويم و يا كين خدايان خواهيم.»
ديوان آنانكه از جنگ جان بدر برده** بودند با سازوبرگ گران سلاح نيرومند مجهز شدند. با شتاب فراوان دروازه ي شهر را گشودند. بسيار كمانگير، بسيار گردونه سوار، بسيار پيل سوار، بسياري سوار بر.... (اين قسمت افتاده است) بسياري سوار بر خوک، بسياري سوار بر روباه، بسياري سوار بر سگ، بسياري سوار بر مار و سوسمار***، بسياري پياده، بسياري در حال پرواز مانند كركس و خفاش مي رفتند و بسياري واژگون، سر به پايين و پاها به بالا. غرشي بركشيدند (و) زماني دراز باران، برف، تگرگ(و) تندر بزرگ برانگيختند. دهان را باز گشودند (و) آتش، شعله، دود رها ساختند و به جستجوي رستم دلاور رهسپار شدند. آنگاه آمد رخش تيزهوش**** (و) رستم را بيدار كرد. رستم از خواب برخاست، در حال جامه ي پوست پلنگ پوشيد، تركش دان بربست، بر رخش سوار شد، به سوي ديوان شتافت. چون رستم از دور سپاه ديوان را ديد، به رخش چنين گفت: «بيا اي سرور كم كم بگريزيم، كاري كنيم***** كه ديوان را به سوي جنگل ...

*) نزنيم
**) باقيمانده بودند
***) كرپاسه
****) (يا شايد) دارنده ي شامه ي تيز
*****) (يا شايد) نيرنگي بازي كنيم

تكه ي دوم (موجود در موزه بريتانيا) :

... (بكشانيم)» رخش پسنديد. همان دم رستم به پشت برگشت. وقتي ديوها چنين ديدند، فورا هم سپاه سواره و هم پياده به پيش تاختند و به يكديگر گفتند: «اكنون اراده ي سردار شكسته (و) ديگر با ما به پيكار نخواهد پرداخت. هرگز رهايش نكنيد، او را نبلعيد* بلكه همچنان زنده بگيريد تا او را تنبيه دردناک و شكنجه اي سخت نشان دهيم». ديوان يكديگر را سخت برانگيختند. همگي فرياد بركشيدند و از پي رستم روان شدند. در آن هنگام رستم بازگشت و بر ديوان حمله برد** چون شير دژه نخجير و يا كفتار بر گله ي رمه و يا شاهين بر خرگوش و يا خارپشت بر اژدها.... .

*) (شايد) نكشيد
**) نيرو برد

رستم در روايات سغدي (ترجمه آزاد)

... رستم تا دروازة شهر از پي ديوان تاخت و بسياري از آنان را بر خاک هلاک انداخت . ديوان چون به شهر رسيدند ، دروازه ها را از بيم رستم بستند . رستم با پيروزي و سرافرازي بازگشت و به چمنزاري خرم رفت . زين را از رخش برداشت و او را به چرا رها نمود.خود نيز جامة جنگ را از تن بيرون كرد و خوردني بخورد و آرام گرفت و به خواب رفت . ديوان گردهم آمدند و انجمن كردند و گفتند شرم بر ما باد كه يكه سواري ما را چنين در هم شكست و در شهر زنداني كرد . چاره اي بايد ساخت .يا بايد همه جان بسپاريم و نابود شويم و باكين خدايان بستانيم. پس از آن ديوان ساز و برگ گران فراهم ساختند . آنگاه دروازه هاي شهر را به ضربت هاي گران گشودند و به سوي رستم روي آورند . از ديوان بسياري سوار بر گردونه و بسياري سوار بر فيل و بسياري سوار بر خوک و بسياري سوار بر روباه و بسياري سوار بر سگ و بسياري سوار بر مار و بسياري سوار بر سوسمار و بسياري پياده بودند . بسياري نيز پرّان بودند و چون كركس تيز مي رفتند . بسياري هم سر بر زمين و پا به بالا داشتند و واژگون مي رفتند . زماني دراز راه پيمودند و به شعبده و جادو باران و برف و تگرگ برانگيختند و آتش و شعله و دود بپا ساختند و غوغا كردند و به جست و جوي رستم دلاور شتافتند . رخش از نيرنگ ديوان آگاه شد . دمان خود را به رستم رسانيد واو را بيدار كرد و از نيرنگ ديوان آگاه ساخت. رستم برخاست و جامة جنگ پوشيد و پوست پلنگ بتن كرد و تير و كمان برداشت و بر رخش سوارشد و به جانب ديوان تاخت . چون سپاه ديوان را از دور ديد تدبيري انديشيد . رو به رخش كرد و تدبير خود را با وي در ميان گذاشت . رخش پذيرفت ناگاه بازگشت و رستم را به شتاب از برابر ديوان دور كرد .

ديوان چون چنين ديدند گمان كردند رستم مي گريزد . تيز در پي وي تاختند و با خود چنين گفتند : دليري پهلوان شكسته شد و از ما گريخت . ديگر ياراي نبرد با ما نخواهد داشت . نبايد او را رها كنيم . همچنين نبايد او را ببلعيم ، بلكه بايد او را زنده به چنگ آريم و سخت شكنجه كنيم : ديوان به يكديگر دل دادند و نعره زنان در پي رستم تاختند .

چون خوب خسته و پراكنده شدند ، رستم ناگهان بازگشت و بر ديوان حمله برد چون شير بر نخجير و يا كفتار بر رمه و يا شاهين بر خرگوش و يا خارپشت بر اژدها و كار آنان را ساخت ».

رستم و زال و تبار پهلوانان سيستاني

همواره رستم شناسي و آشنايي با تبار و بن و ريشه رستم از نقاط پر ابهام اسطوره ايراني است.
بايد ديد آيا داستان رستم در شاهنامه و نوشته هاي اسلامي ريشه ي زرتشتي دارد؟ در اوستا از زال و رستم سخني نرفته، اگرچه گرشاسب (كه در شاهنامه نياي آنهاست) قهرمان بزرگي شمرده مي شود و درباره ي او اوستا داستانها مي سرايد. در متون پهلوي نيز آنجا كه از رستم نامي رفته، مانند درخت آسوريک و بندهش، به نظر مي رسد كه از سنتهاي غيرزرتشتي وارد آن نموده شده باشد. به باور كريستين سن موضوع ريشه ي داستان زال و رستم از پيچيده ترين مسائل تاريخ حماسه هاي ايران است.
كريستين سن در تحليلي كه در كتاب كيانيان مي كند، ريشه ي اين داستان را در روايت هاي ملي كه در برابر روايت هاي ديني، در زمان ساسانيان، وجود داشته مي داند. سنجش شجره ي نامه ي رستم در شاهنامه و نسكهاي نويسندگان ديگر اسلامي و اختلاف باور آنها درباره ي هويت گرشاسب، سام و نريمان اين باور را تصديق مي كند. ماركوارت با همانندي هايي كه ميان زندگي گرشاسب و رستم پيدا كرده، آن دو را يک شخصيت و رستم را فرنام(لقب) گرشاسب مي داند(باوري كه از سوي كريستين سن رد شده است). نولدكه برعكس، داستان زال و رستم را از گرشاسب جدا مي كند و ريشه ي داستان رستم را در فرهنگ ملي و محلي مردم سيستان يا زرنگيان و الرخج يا آرخوزيا مي داند و آن بخش از قهرماني هاي او را كه جنبه ي فوق بشري دارد، محصول و زاييده ي انديشه ي تيره هاي نخستين و بخشي از دلاوري هاي او را كه مربوط به مهارت و هنرهاي انساني است افزوده هاي بعدي مي داند. به باور كريستين سن در زمان ساسانيان دو روايت وجود داشت: يكي درباره ي خاندان قارن و گودرز كه گمان مي رود از بازماندگان خاندان اشكاني بودند كه داستان قهرماني هاي نياكان خود را نسل اندر نسل نگهداري مي كردند، و ديگري درباره ي پهلواني هاي خاندان امارت نشين سيستان بود. اگرچه روايت نخست بسيار كهن تر از دومي بود، سنت دومي در پايان دوران ساساني گسترش يافت و رستم از همان زمان جاي پايي استوار در حماسه ي ايران پيدا كرد. نخست نجات دهنده ي كاووس از چنگ پادشاه يمن و سپس مربي سياوش و راهنماي او در جنگ با تورانيان شد و افراسياب را شكست داد. در دوران اسلامي محبوبيت او بيشتر شد و داستانهايي همانند فتح دژ سپند(كه برداشتي از داستان اسفنديار است) و گذشتن از هفتخوان و رفتن او به البرزكوه براي آوردن كيقباد(كه باز تقليدي از آوردن گيو كيخسرو را از توران است) و ديگر داستانهاي رستم گسترش يافت و كم كم رستم به عنوان دلاوري شكست ناپذير در همه ي داستانها نفوذ كرد. شک نيست كه داستان رستم در پايان دوره ساسانيان ميان مردم شناخته و نامدار بود و كساني همانند موسي خورن ارمني كه درسده هشتم ميلادي مي زيسته از رستم و پهلواني هاي او ياد كرده است و همچنين داستان رستم و اسفنديار را كسي به نام نضربن حارث در زمان حضرت محمد(ع) به عربي روايت مي كرده است.
كريستين سن داستان رستم را از آميزش داستانهاي مختلفي، كه برخي اصيل و بسيار كهن و برخي افزوده شده است، مي داند و بن مايه آنرا نه خداينامه بلكه نسكهاي ديگر از جمله نسكي كه مسعودي بنام السكسين يا السكيسران ناميده، و به چم «سران سكايي» است، مي شمارد كه هر دو نسک بدست ابن مقفع به عربي برگردان شده و سپس نويسندگان اسلامي مطالب آنها را با هم آميخته اند.
اگر داستان رستم ريشه اش در فرهنگ محلي مردم سيستان باشد، از آنجا كه اين ناحيه از دورانهاي كهن به دست تيره هاي سكايي افتاده و اين تيره مهاجر نام آنرا نيز از زرنگيان به سكستان و سيستان دگرگون كرده اند، پيدا شدن متن سغدي داستان رستم گماني را كه بنابرآن، داستان اصلي رستم ميراث فرهنگ آسياي ميانه و فرهنگ تيره هاي ايراني سكايي است، و ريشه ي آن را در گذشته ي بسيار دور تيره هاي سكايي ساكن در جلگه ي فرارود(ماوراءالنهر) جستجو مي كند، نزديكتر به يقين مي سازد. اگرچه در ادب مردم سكايي دوران وسطي كه به زبان ختني آشكار است، نامي از رستم نرفته ولي قوم همسايه ي سكاها، يعني سغديها يادبود آن قهرمان باستاني ايران خاوري را در نوشته هاي خود گرامي

داشته و دلاوري هاي او را در اين داستان كوتاه بازتاب داده اند. با آنكه داستان رستم در زمان ساسانيان ناشناخته نبوده و ديگر نويسندگان اسلامي نيز از او ياد كرده اند، تنها فردوسي بود كه توانست با سخن سحرآفرين خود چهره ي رنگ و رورفته ي رستم را بخشندگي دهد و ياد آن قهرمان را در زنده و براي هميشه جاودان كند.

به قلم : بهمن انصاري

بن‌مایه‌ها:

زرشناس ،زهره . ميراث ادبي روايي در ايران باستان . تهران : دفتر پژوهش هاي فرهنگي
زرشناس ، زهره (1380) . شش متن سغدي . بخش نخست . تهران : پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي .
فردوسي ، ابوالقاسم (1382) . شاهنامه . 2 جلد . تهران : هرمس .
قريب بدرالزمان (1357/2537) . «رستم در روايات سغدي» . شاهنامه شناسي (مجموعة گفتارهاي نخستين مجمع علمي بحث دربارة شاهنامه) . تهران : بنياد شاهنامه فردوسي ص 44-53 .
بدرالزمان قريب، رستم در روايات سغدي
نسک مجموعه ي گفتارهاي نخستين مجمع علمي بحث درباره ي شاهنامه/ انتشارات: بنياد شاهنامه ي فردوسي/ چاپ نخست: شهريورماه 1357

Azarpay .G .(1981) . Sogdian Painting . U.S.A .
Gershevitch, I. (1968), "Old Iranian Literature" . Handbuch der Orientalistik, Abt.1, Bd.4: Iranistik, Abs.2:Lieratur, Lief 1, Leiden,pp. 1-30.
N?ldeke,Th.(1920).Das iranische Nationalepos. Heidelberg .
Sims –Wiliams, N . (1976) . "The Sogdian Fragments of the British Library", IIJ18. pp. 43-82 .
Skjaerv?, P.O. (1998) . "Eastern Iraian Epic Tradition II : Rostam and ma". Acta Orientallia, Hung . vol. 51 (1-2). Pp.159-170 .?Bhis